# رش نارب


- برارن رش
- ۱- رش چیست؟
- ۲- آیا رش دوجود دارد؟
- ۳- آیا رگ رش آریخ دارمن؟؟

# برهان شر

یکی دیگر از براهین بیخدایان مثبتگرا برهان شر است ، **برهان شر** را یک برهان **شهودی** میدانند نه یک برهان **منطقی** ، براهین منطقی قویتر هستند چون اثبات میکنند که در نفس مفروض ما تناقض وجود دارد بدون اینکه ما نیاز به تجربه و مشاهدهای برای تصور منطقی مفروض خود داشته باشیم ، اما براهین شهودی با پشتوانه مشاهدات و واردات بیرونی تشکیل یک استدلال و قیاس منطقی میدهند و نتیجه میگیرند که خدا وجود ندارد.

هر چند ممکن است در این قیاس منطقی در برهان شهودی متوسل به تناقض بشوند اما این تناقض غیر از تناقض در برهان منطقی منظور نظر آنها است ، چون وجود تناقض در یک مفهوم تعریف شده غیر از تناقض بین دو وجود و یا بین دو ایده فرض شده است ، هر چند نویسنده مقاله این مطلب را دقیق و فنی بیان نکرده:

> و در وجود دارد **ناسازگاری** خدا و شر یعنی بیخدا باید اثبات کند که میان
> نسبت قضیه **وجود** داشتن شر نسبت تناقض است با نسبت قضیه **وجود** داشتن خدا و بنابر اصل تناقض تنها یکی از این دو قضیه میتواند درست باشد.

چون آشکار است که تناقض بین دو قضیه از نظر منطقی ، اتحاد دو قضیه را نیاز دارد ، مثلا خدا وجود دارد و خدا وجود ندارد یک تناقض منطقی بین دو قضیه است ، و یا در قضیههای دارای سور ، مثل "هر انسانی سر دارد" و "بعض انسانها سر ندارند" یک تناقض منطقی است ، اما ناسازگاری بین بین دو وجود ربطی به اصل تناقض ندارد و فقط با استدلال منطقی بازگشت به تناقض میتواند بکند.

و خوشبختانه نویسنده در ادامه بحث همین حرفش را تکرار کرده و سپس ارجاع به بحث اصل تناقض در بین مقالات خودش داده که مقصود من را کاملا واضح میکند:

> برخی مانند سینت توماس آکویناس ..... بنابر این ضرورت دارد که فرض نخست نیز بطور جداگانه اثبات شود. یعنی بیخدا باید اثبات کند که میان شر و خدا **ناسازگاری** وجود دارد و **نسبت قضیه** وجود داشتن خدا به قضیه وجود داشتن شر نسبت تناقض است و بنابر **اصل تناقض** تنها یکی از این دو قضیه میتواند درست باشد. و از آنجا که وجود شر را بدیهی فرض کردهایم قطعاً قضیه وجود خدا نادرست است و در نتیجه خدا وجود ندارد. در مورد **مفهوم تناقض و اصل تناقض** به نوشتاری با فرنام "تناقض چیست؟" مراجعه کنید.

یعنی وقتی شما به بحث خود او در **اصل تناقض** مراجعه میکنید چنین میبینید:

> 

> تناقض یکی از روابطی است که ممکن است بین دو گزاره (قضیه، گزاره چیست؟) وجود داشته باشد. رابطه بین دو گزاره تناقض است، در صورتی که در هشت چیز با یکدیگر یگانگی (یگانگی) داشته باشند اما از لحاظ ماهیت (کیفیت و کمیت) با یکدیگر یگانگی نداشته باشند. شرط لازم (و نه کافی) برای اینکه دو گزاره با یکدیگر تناقض داشته باشند در منطق ارسطویی این است که آن دو گزاره در 8 چیز با یکدیگر یگانگی داشته باشند، و اگر این یگانگی در میان آنها وجود نداشته باشد آن دو گزاره قطعاً با یکدیگر در تناقض نیستند.
>
> ۱- یگانگی در **موضوع**
>
> اگر گفته شود "**صندلی** چوبی است و **میز** چوبی نیست"، میان این دو گزاره تناقض نیست زیرا در موضوع یگانگی ندارند.
> .....

پس شرط تناقض این است که 8 وحدت بین دو قضیه وجود داشته باشد ، در حالی که تصریح کرد : "و نسبت قضیه وجود داشتن خدا به قضیه وجود داشتن شر نسبت تناقض است و بنابر اصل تناقض تنها یکی از این دو قضیه میتواند درست باشد." و این با توضیح خود او راجع به تناقض آشکارا در تناقض است! چون دو قضیه: "خدا وجود دارد" و "شر وجود دارد" اتحاد در موضوع ندارند.
و نمیدانم چه شده است که ویسنده مقاله در ابتدا به حق میگوید که برهان شر، یک برهان شهودی است و نه منطقی و لذا از نظر قدرت و قطعیت پایینتر از برهان منطقی است:

> این برهان از برهانهای شهودی محسوب میشود یعنی اثبات آن نیازمند شهادت و دیدن دنیا است، اینگونه برهانها از نگر قدرت و قطعیت اساساً **یک درجه پایینتر** از برهانهای منطقی هستند که درستی آنها نیازی به شهادت ندارند.

اما در پایان مقاله که به خیال خود سرافرازانه میخواهد بحث را خلاصه کند آن را به وصف یک برهان منطقی و نه شهودی توصیف میکند!! آیا در پایان مقاله اشتباهی صورت گرفته ای یک نحو شانتاژ و فریبکاری در علم استدلال و منطق و سخن فلسفی رخنه کرده است؟ ببینید:

> در نهایت با توجه به باطل بودن اعتراضاتی که به برهان شر میشود، میتوان نتیجه گرفت که استدلال الف تصحیح شده درست است و حکمش نیز صادق است، بنابر این خدا نمیتواند وجود داشته باشد و اگر چیزی یا کسی توانایی وجود را داشته باشد، قطعاً وجود ندارد، مانند یک مثلث چهارگوش و یا هر چیز متناقض دیگری.

به هر حال مقاله برهان شر مقاله مفصلی است و هر باخدایی وقتی به دقت آن را ملاحظه میکند به وجد میآید که چگونه بیخداها یک شعری گفتهاند و خودشان در قافیهاش ماندهاند!

در برهان شر دو گام ار برداشتهاند، یکی ار به راحتی برداشتهاند یعنی ادعا کردهاند که بدیهی است در حالی که در طول تاریخ فلسفه حکمای زیادی مخالف دارد پس چگونه میتواند بدیهی باشد؟! گام اول این است که شر قطعا وجود دارد.

گام دوم ار با سختی برداشتهاند در حالی که به شدت به چالش کشیده شدهاند، گام دوم این است که چون شر وجود دارد پس ممکن نیست خدا وجود داشته باشد ، در بیان این ملازمه اول استدلال الف ار عرضه کردند ، و چون فرض نخست آن ثابت نبود مجبور بودند استدلال ب ار برای اثبات فرض نخست استدلال الف عرضه کنند ، اما قبول کردند که فرض نخست استدلال ب صحیح نیست و لذا مجبور شدند تا فرض ار تصحیح کنند و در نتیجه استدلال اصلی الف ار هم تغییر دادند! و چون مقاله مفصل است من بعض عبارات آن ار میآورم و سپس نقد میکنم إن شاء الله تعالی :

> **استدلال الف:**
> ۱- اگر خدایی وجود میداشت، در دنیا شرّی وجود نمیداشت.
> ۲- در دنیا شر وجود دارد.
> ۳- بنابر این خدا وجود ندارد.
> .....
> بنابر این تنها فرضی که باقی میماند و باید در مورد درستی آن تحقیق کنیم فرض نخست است. یعنی اینکه چرا اگر خدا وجود داشته باشد باید در دنیا شر وجود نداشته باشد؟
> .....
> بنابر این تمامی تمرکز این برهان بر روی فرض نخست آن یعنی تناقض وجود شر با وجود خدا است. برای دفاع از فرض نخست استدلال دیگری ار میتوان ارائه داد و آن استدلال از این قرار است.
>
> **استدلال ب:**
> ۱- یک موجود اخلاقمدار و نیک جلوی تمامی شرهایی ار که بتواند جلویشان ار بگیرد میگیرد و اگر شرّی نابود شدنی وجود داشته باشد آنرا نابود میکند. بنابر تعریف نیک بودن
> ۲- یک موجود قدیر قدرت جلوگیری از تمامی شرها ار دارد. بنابر تعریف قدیر بودن.
> ۳- موجودی که قدیر، علیم و حاضر در همه جا است، ابدی و ازلی خالق همه چیز غیر از خودش است میتواند جلوی تمام شرها ار بگیرد.
> ۴- خدا بنابر تعریفش قدیر، علیم، همه جا حاضر، ابدی و خالق همه چیز است.
> ۵- اگر خدا وجود داشته باشد هیچ شرّی در جهان وجود نمیداشت. و این نتیجه برابر فرض یکم در استدلال اصلی (استدلال الف) است.
> .....
> **فرضی بحث برانگیز** است. اگر این فرض درست باشد نتیجه برهان شر تاییدی خواهد شد، و بطبیعتاً مخالف نظر فلاسفه مدافع برهان شر و منتقدین آن تنها بر سر همین فرض است.
> درستی فرض یکم استدلال ب به پاسخ پرسش زیر بستگی دارد،
> آیا یک موجود اخلاقمدار و نیک ، بنابر تعریف خوب بودن باید لزوماً جلوی تمامی شرهایی ار که بتواند جلویشان ار بگیرد میگیرد؟

.....
این مسئله باعث می‌شود که **به فرض نخست استدلال ب شک کنیم**.
برای اینکه این بحث بطور دقیق مشخص شود فلاسفه تعریفی از نیک بودن ای همان "اخلاقمدار" بودن را مطرح کرده‌اندکه این تعریف از این قرار است:
یک موجود نیک و اخلاقمدار مانند P می‌تواند اجازه وجود شرّی مانند E را بدهد تنها یک موجود نیک و اخلاقمدار مانند P می‌تواند اجازه وجود شرّی مانند E را بدهد تنها در صورتی که یکی از قضیه‌های دو گانه ای هردو آنها که در ادامه می‌آید در مورد آن شر صدق کنند.
۱- اگر E برای رسیدن به خیری بزرگتر ضرورت داشته باشد.
۲- اگر وقوع E برای جلوگیری از شرّی بزرگتر از E ضرورت داشته باشد.
از این به بعد به شرّی که به یکی از این دو شرط ای هردو آنها در مورد آن صدق کند شر اخلاقی و شرّی که هیچکی از این دو شرط در مورد آن صدق نکند شر غیر اخلاقی خواهیم گفت.

با توجه به این تعریف جدید برای موجود اخلاقمدار و نیک **برای اینکه برهان شر درست باشد باید در شکل آن تغییراتی ایجاد کرد،** فرض نخستین استدلال ب برهان شر را به یاد بیاورید.
۱- یک موجود اخلاقمدار و نیک جلوی تمامی شرهایی را که بتواند جلویشان را بگیرد می‌گیرد و اگر شرّی ابوود شدنی وجود داشته باشد آنرا ابوود می‌کند.
بنابر تعریف نیک بودن
این فرض را برای اینکه کاملاً درست باشد و با تعریف جدید همخوانی داشته باشد باید اینگونه تغییر داد:
'۱- یک موجود اخلاقمدار و نیک جلوی تمامی شرهایی که وجود آنها غیر اخلاقی است و او می‌تواند جلوی آنها را بگیرد، و اگر شرّی ابوود شدنی وجود داشته باشد آنرا ابوود می‌کند می‌گیرد.
زیرا بنابر فرض نخستی که کرده بودیم یک پدر و مادر که فرزندشان را تنبیه می‌کنند ای یک جراح که قبل از جراحی به بیمارش درد وارد می‌کند را می‌توان شر و غیر اخلاقی نامید. در حالی که بنابر فرض تغییری یافته و جدید آن جراح و پدر مادر دیگر شرور نیستند بلکه می‌توانند همچنان اخلاقمدار و نیک خوانده شوند.

اما **با درک جدیدی که از شر داریم باید فرض ششم استدلال ب را نیز تغییر داد**
۶- اگر خدا وجود داشته باشد هیچ شرّی در جهان وجود نمی‌داشت. و این نتیجه برابر فرض یکم در استدلال اصلی است.
فرض جدید این خواهد بود
'۶- اگر خدا وجود داشته باشد هیچ شرّی غیر اخلاقی در جهان وجود نمی‌داشت. و این نتیجه برابر فرض یکم در استدلال اصلی است.
با این **دو تغییر دو فرض نخستین استدلال الف نیز باید تغییر کند** تا این برهان کاملاً درست شود.

**استدلال الف تصحیح شده:**
۱- اگر خدایی وجود می‌داشت، در دنیا شرّی غیر اخلاقی وجود نمی‌داشت.
۲- در دنیا شر غیر اخلاقی وجود دارد.
۳- بنابر این خدا وجود ندارد.

> بنابر این بحث ما از شر به شر غیر اخلاقی تغییر پیدا می‌کند. خداباوران باید اثبات کنند تمام شرّی که در دنیا وجود دارد شر اخلاقی است نه شر غیر اخلاقی و خداناباوران تنها کافی است ثابت کنند یکی از شرهایی که در این جهان وجود دارد شرّ غیر اخلاقی است. پس باید توجه داشت که تمام بحث این برهان بر می‌گردد به اینکه آیا شر غیر اخلاقی در این دنیا وجود دارد یا نه. اگر وجود شر غیر اخلاقی در دنیا اثبات شود، عدم وجود خدا اثبات خواهد شد و در صورتی که این مسئله روشن نشود نتیجه این خواهد بود که با استفاده از برهان شر نمی‌توان عدم وجود خدا را اثبات کرد.
> **مسئله مهمی** که در اینجا مطرح می‌شود این است که حال بار اثبات وجود شر غیر اخلاقی و یا نفی وجود آن بر گردن کیست؟ آیا خداناباوران باید اثبات کنند که چنین شرّی وجود دارد یا اینکه خداباوران باید اثبات کنند که چنین شرّی وجود ندارد؟ ممکن است تصور شود چون ادعای اثبات وجود خدا توسط خداباوران مطرح شده است این خداباوران هستند که باید بار اثبات را بپذیرند، اما واقعیت این است که در این برهان مدعیان خداناباوران هستند نه خداباوران، بنابر این بی‌خدایان و یا مدافعان برهان شر باید **ادعای خود را اثبات کنند.**
> در اینجا خداناباوران می‌توانند به سادگی ادعا کنند که بسیاری از شرها شرهای غیر اخلاقی هستند. بعنوان مثال واقعه هولوکاست یکی از وحشتناک‌ترین فاجعه‌های تاریخ بشرّی است، چرا خداوند در اردوگاه‌هایی را که نازی‌های نژادپرست برپا کرده‌بودند، معلولین، همجنس‌گرایان، کولی‌ها و... درست کرده بودند و به آدم‌سوزی آنها می‌پرداختند باز نکرد و آنها را نجات نداد؟ ممکن است بگویید نابودی نازی‌ها که سر انجام توسط آمریکا و شوروی انجام گرفت خواست خدا بود و خدا بالاخره این کار را کرد، اما مسئله این است که حتی اگر قبول کنیم خدا در نابودی نازی‌ها نقش داشته است، خدا این کار را خیلی دیر انجام داده است، و درنگ او موجب وقوع شر فراوان شده است.
> در اینجا بار اثبات **نادرستی** این ادعا به گردن خداباوران می‌افتد. این بر عهده خداباوران ای مدعیان برهان شر است که ثابت کنند این‌گونه شرها اخلاقی بوده‌اندنه غیر اخلاقی. و اگر در این کار موفق نشوند، نتیجه این برهان صادق خواهد بود و عدم وجود خدا اثبات خواهد شد.

ملاحظه می‌کنید در ذیل عبارت ناچار پذیرفته‌اندکه **بار اثبات وجود شر غیر اخلاقی بر عهده بی‌خدایان است** ، اما در ادامه مثل گام اول، به بداهت وجود شر غیر اخلاقی متوسل شده و ادعا کرده‌اندخداباور باید اثبات کند که این مثال‌هایی که ما زدیم شر اخلاقی است! و گرنه غیر اخلاقی بودن آن واضح است!

بنابر این نزد آگاهان استدلال‌های منطقی و فلسفی ، واضح می‌شود که برهان شر ، اساسا برهان استدلال نشد بلکه دو ادعای پی در پی شد: ۱- شر قطعا وجود دارد ۲- شر غیر اخلاقی هم قطعا وجود دارد در حالی که شخص دقت کننده در تمام مطالب مقاله برهان شر ، حتی یک استدلال ضعیف که دلالت بر صدق اثبات یکی از این دو ادعا باشد پیدا نمی‌کند!

تعجب من پایان نمی‌یابد از این جمله‌ای که در فقره آخر عبارت نقل کردم: "در اینجا بار اثبات نادرستی این ادعا به گردن خداباوران می‌افتد" ، خودش می‌گوید **"این ادعا"** اما می‌گوید **نادرستی** این **ادعا** را **طرف من باید ثابت کند!!**

اکنون بر ماست که در سه موضوع بحث کنیم:

- شر چیست؟

- آیا شر وجود دارد؟

- با فرض اینکه شر اخلاقی یا غیر اخلاقی وجود داشته باشد آیا لازمه آن این است که خدا موجود باشد؟

# ۱- شر چیست؟

اگر بخواهیم بحث را با بینش خاص خود پیش ببریم ناچاریم این ادعا که "شر وجود دارد" را تحلیل مفهومی کنیم ، اساسا شر چیست؟

در تحلیل مفهوم شر ، دو گام اساسی باید برداشته شود ، اول اینکه شر، یک ابژه نیست تا آن را توصیف کنیم بلکه خود یک توصیف برای ابژه‌ها است ، و گام دوم که مهمتر از اول است اینکه شر یک توصیف نفسی نیست بلکه توصیف قیاسی است و آن هم قیاسی نسبی چند ارزشی.

برای توضیح بیشتر، به این چند امر به ترتیب توجه فرمایید:

۱- شر ماهیت فیزیکی ندارد ، چون پر واضح است که معنا ندارد مثلا یک فیزیکدان همانگونه که به دنبال اتم و ذرات بنیادین و انرژی و نیروهای بنیادین و چیزهایی که از این قبیل است می‌باشد همینگونه به دنبال موجودی فیزیکی به نام "شر" در کنار سائر موجودات فیزیکی باشد و تلاش کند ابزار علمی برای تجربه و آزمون علمی آن بیابد ، یعنی شر نه یک شیئ است و نه یک کار و نه یک وصف نفسی که قابل ادراک حسی ای نمود آزمایشگاهی باشد ، نمی‌توان سؤال کرد که شر چه شکلی دارد یا چه رنگی دارد یا ذره بنیادین آن کدام است؟!

۲- شر ماهیت فلسفی هم ندارد و به عبارت دیگر یکی از مقولات ده گانه معروف نیست ، از دید یک فیلسوف مانعی ندارد که یک مقوله فلسفی در عین حالی که یک مقوله فیزیکی نیست یک مقوله باشد ، یعنی ماهیتی داشته باشد که هم عروض و هم اتصاف آن در خارج از ذهن باشد، اما در هیچ یک از محورهای مختصات، جایی نداشته باشد و فراتر از حیطه زمان و مکان باشد که به عنوان مثال می‌توان جوهر "نفس" و جوهر "عقل" که دو نوع از اقسام پنجگانه مقوله جوهر نزد مشهور از فلاسفه مشاء است را نام برد.

بلی ممکن است بعضی تلاش کنند شر را تحت یکی از مقولات اعراض نسبیه هفتگانه مندرج کنند اما تحقیق به عکس آن است ، یعنی واقعیت این است که بعض مقولات پذیرفته شده نزد مشهور فلاسفه مشاء ، واقعا مقوله نیستند ، بلکه از سنخ امور عامه و اعتباریات نفس الامریه هستند که تنها اتصاف خارجی دارند و عروض خارجی ندارند ، و زیادتر از منشأ انتزاع ، وجودی مستقل و ماهیتی مقولی ندارند ، و هر کس طالب تحقیق بیشتر است می‌تواند مثلا به منابع شفای ابن سینا در مقوله بودن ای اعتباری بودن مقوله اضافه که زمینه ساز روشن شدن تفاوت عروض و اتصاف نزد فلاسفه بعدی شد مراجعه کند.

۳- پس شر از عناوینی اولی که مستقیما وارد ذهن می‌شود نیست یعنی مثل انسان و حیوان و درخت و رنگ و شکل و وزن و رفتن و خوردن و زدن و نشستن و ایستادن و امثال اینها نیست ، و در عین حال از عناوینی ثانوی که مفاهیم نفسی باشند هم نیست ، مثلا غالب عناوینی که در منطق مطرح هستند عناوینی ثانوی هستند ولی در عین حال می‌توانند مفهومی نفسی و توصیفی مستقل باشند مثل مفهوم قضیه ای سور و امثال آن ، اما شر مفهومی است که تا ذهن مقایسه‌های بین دو ای چند چیز انجام ندهد ظهور نمی‌کند ، می‌پرسیم آیا شیئ الف یا حالت ب یا کار ج ، خیر است یا شر؟ (یا مثلا عدل است یا ظلم؟) چه جوابی دارد؟ می‌پرسیم آیا سنگ یا سنگین یا سنگسار، خیر است یا شر؟ چه جوابی دارد؟ آیا یک عنصر شیمیایی یا حالت رسانا بودن آن یا جریان الکتریسیته در آن خیر است یا شر؟ آیا زدن خیر است یا شر؟ خوردن ، نشستن ، رفتن ، ایستادن و نظیر اینها از عناوین اولی که قابل ادراک و احساس خودش یا آثار وجودیش است آیا خیر است یا شر؟ اینها به

خودی خود نه خیر است و نه شر ، چرا؟ چون شر مفهومی قیاسی و حیثی است و تنها در ارتباط با غیر معنی میدهد.

۴- شر در عین حالی که یک مفهوم قیاسی است اما یک مفهوم قیاسی مطلق نیست که نسبت به همه مقایسهها شر باشد بلکه قیاسی نسبی است ، مثال عدل و ظلم مفهوم نفسی نیستند و قیاسی هستند اما قیاسی مطلق هستند ، یعنی اگر انجام یک کار عدل است، نسبت به همه مؤلفههای مطرح در صدق عدل، این کار عدل است و نمیتواند نسبت به یک طرف عدل و نسبت به طرف دیگر ظلم باشد ، ولی خیر و شر چنین نیست ، مثال میپرسیم آیا وجود بزاق دهان در حیوانات که عده دار یک مرحله از هضم است خیر است یا شر؟ واضح است که بزاق دهان برای یک انسان خیر است اما برای یک کرم یا حشرهای که بزاق انسان او را میکشد شر است ، و به همین میزان بزاق دهان مار برای مار خیر است اما برای انسانها شر است.

۵- شر از مفاهیم دو ارزشی نیست بلکه از عناصر منطق فازی است ، یعنی حتی نسبت به همان مؤلفهای که شر صادق است یک صدق متواطی غیر مشکک ندارد بلکه میتوان موصوفیت چیزی به وصف شر را با درصد بیان کرد و ارزش صدق آن را محدود به صفر و یک نکرد.

به نظر قاصر نگارنده اینگونه تحلیل مفاهیم بسیار کارساز است و رنگ مباحث و تحقیق در آنها را دگرگون میکند ، بلکه از ابتدا چنین بر من واضح شده که اساسا بنیان ادراک بشری بر مقایسه است ، و این مطلب لوازمی در تمام علوم بشری دارد که بحث مستقل نیاز دارد و مجال خاص خود را میطلبد که اگر توفیق بود در همین وبلاگ مطرح میکنم.

اکنون پس از تحلیل مفهوم شر، نوبت آن است که ببینیم آیا شر وجود دارد یا خیر؟

# ۲- آیا شر وجود دارد؟

عرض شد که مهمترین خصیصه مفهوم شر این است که قیاسی است یعنی در مقایسه نمایان میشود ، اکنون عرض میکنم که ما بیش از سه نوع مقایسه نخواهیم داشت ، مقایسه درون سیستمی و مقایسه برون سیستمی و مقایسه فرا سیستمی ، و شر درون سیستمی و برون سیستمی وجود دارد به خلاف شر فرا سیستمی که جود ندارد.

هر سیستم یک نظام هماهنگ را تشکیل میدهد که بر هماهنگی مؤلفههای آن آثار خاص مترتب میشود ، واضحترین مثال برای یک سیستم بدن انسان است.

هر امری که خارج از مؤلفههای سیستم باشد ولی باعث اخلال در هماهنگی کارکرد مؤلفههای سیستم شود این امر برای این سیستم یک شر برون سیستمی به حساب میآید ، مثلا ضربههای که بر بدن انسان وارد میشود شر برون سیستمی برای آن است ، و همچنین زهر حیوان گزنده و انواع میکروب و ویروس همگی شر برون سیستمی برای بدن به حساب میآیند.

اما وقتی خود مؤلفههای سیستم ، هماهنگی کافی در برقراری ارتباط با همدیگر نداشته باشند ، و پیچ و مهرههای سیستم جفت نشوند و نتوانند تشکیل یک فرایند منتهی به برایند مقصود دهند ، در اینجا ما موا‌جه با یک شر درون سیستمی هستیم ، مثلا نقص عضو مادر زادی و یا امراض ژنتیکی میتوانند شر درون سیستمی برای بدن انسان باشند.

و مخفی نیست که هر مؤلفه درون یک سیستم ، میتواند خود سیستمی درونی داشته باشد ، کما اینکه هر امر خارجی که یک سیستم با آن ارتباطی برقرار میکند میتواند دارای سیستم خاص خود باشد ، و مسأله شر در هر یک میتواند نسبت به یک امر درونی یا بیرونی خودنمایی کند که موجب اخلال در نظم مورد نظر در آن شر باشد.

نکته مهمی که در اینجا مطرح است بیمعنا بودن شر نسبت به سیستم جهانی است ، منظور از سیستم جهانی مجموع تمام موجودات در تمام زمانها و مکانها و عوالم است ، در این سیستم جهانی نه شر برون سیستمی معنا دارد چون بیرونی برای آن فرض ندارد ، و نه شر درون سیستمی معنا دارد چون امکان وارد شدن خلل و بینظمی در این سیستم فرض ندارد ، و رمز عدم ورود بینظمی در سیستم جهانی این است که اساس نظم در سیستم جهانی با نظم در سیستمهای دیگر تفاوت جوهری دارد ، چون هر بینظمی در مؤلفههای سیستم جهانی فرض شود این بینظمی طبق نظم قانونی غیر قابل جایگزینی ، آنها (یعنی مؤلفه ها) را به حالتی دیگر رهنمون میشود ، حتی رخدادی مثل بیگ بنگ میتواند تمام قوانین فیزیکی را تغییر دهد اما خود تابع قوانین ثابت سیستم جهانی است و معنا ندارد سیستم جهانی را در هم بریزد ، و این نکته جالب و حائز اهمیتی است ، هر کس در تصدیق آن مشکل دارد باید تصور خود از سیستم جهانی را دقیق کند.

اکنون وقت آن است که به رابطه وجود شر با بود و نبود خدا بپردازیم که بخش اصلی بحث است.

# ۳- آیا اگر شر آری خدا نه؟؟

اصلی‌ترین قسمت بحث این است که با فرض اینکه شر اخلاقی یا غیر اخلاقی وجود داشته باشد آیا لازمه آن این است که خدا موجود نباشد؟
در مقاله برهان شر بین صدور شر از خدا و جلوگیری خدا از شر مخلوط شده است ، اساس مقاله و ساختار برهان آن بر جلوگیری خدا از شر دور میزند ، مثلا در ابتدا این عبارت را میبینید:

> ای خدا‌وند میخواهد شر را از میان بردارد و نمیتواند ...

و همچنین فرض یکم استدلال ب که مهمترین رکن استدلال است پس از تصحیح چنین شده است:

> این فرض را برای اینکه کاملاً درست باشد و با تعریف جدید همخوانی داشته باشد باید اینگونه تغییر داد:
>
> ۱- یک موجود اخلاقمدار و نیک **جلوی تمامی شرهایی** که وجود آنها غیر اخلاقی است و او میتواند جلوی آنها را بگیرد، و اگر شرّی نابود شدنی وجود داشته باشد آنرا نابود میکند، **میگیرد**.

اما قبل از شروع در شرح برهان که توضیح مقدماتی را ارائه داده، صحبت از ناتمامیت نظام خلقت و صدور شرور از خدا میکند:

> برهان شر روی این نکته تاکید دارد که دنیایی که قرار است یک موجود کامل آنرا **خلق** کرده باشد باید **ویژگیهای ممتازی** را داشته باشد. آیا دنیایی که ما در آن زندگی میکنیم اصلاً شباهتی به چنین دنیایی دارد؟

در حالی که این دو مسأله تفاوت دارد و صدور مستقیم شر از موجودی به طوری که اساس شر مستند به او باشد با اینکه وقوع شر مستند به او نباشد و تنها عدم ممانعت او مورد اشکال باشد فرق میکند ، چون در اولی مصدر شر است و هیچ توجیهی برای دفاع از شرور بودن او نیست اما در دومی شر به او مستند نیست هر چند میگوییم که باید حتی از وقوع شر غیر مستند به خودش هم جلوگیری کند.

در اینجا نکته مهمی که سابق گفتم خود نمایی میکند ، یعنی اگر شر فرا سیستمی داشتیم واقعا مواجه با شری بودیم که مستقیما مستند به خدا بود ، چون فرا سیستم (یا به تعبیری مساحی سیستم جهانی) که تمام حقائق هستی را در خود جا داده هر چه دارا از او دارد ، پس با در نظر گرفتن منظوری که از سیستم جهانی داریم یعنی مجموع تمام موجودات در تمام زمانها و مکانها و عوالم به طوری که شامل حقائق ثابت هم میشود (یعنی مقصود از وجود، مفهومی مساوق با نفس

الامر است)، می‌توان گفت در این سیستم جهانی نه شر برون سیستمی معنا دارد چون بیرونی برای آن فرض ندارد ، و نه شر درون سیستمی معنا دارد چون در سیستم جهانی جز حقیقت محض چیزی نداریم و هرگز بین دو حقیقت تصادمی نیست ، در آن سیستم فرض امری خلاف آن معنا ندارد ، نمی‌توانیم بگوییم اگر این طور باشد خیر است و اگر آن طور باشد شر است ، اگر دو را بر دو بیفزاییم پنج شود خیر است و اگر دو بر دو بیفزاییم چهار شود شر است ، بلکه همانگونه که توضیح دادم امکان وارد شدن خلل و بی‌نظمی در این سیستم فرض ندارد و هرگز مؤلفه‌های ناهمگون با مؤلفه دیگر نیست ، و رمز عدم ورود بی‌نظمی در سیستم جهانی این بود که اساسا نظم در سیستم جهانی با نظم در سیستم‌های دیگر تفاوت جوهری دارد و نظم در سیستم جهانی مقابل و بدل ندارد ، و بهتر است از به کار بردن واژه "سیستم" و ای "مؤلفه" برای این مقصود پرهیز کنیم چون مشخصه‌های سیستم را ندارد و از باب تشبیه، به آن سیستم می‌گوییم پس به کار گیری همان "فرا سیستم" مناسبتر است.

بسیاری از مردم عدد 13 را شر و نحس می‌دانند ،آیا در اینجا برای برهان شر جای خودنمایی هست؟ بگوید:ای خدا ، تو اگر خدای حکیم هستی چرا بعد از عدد 12 عدد 14 را قرار دادی که اساسا در عالم خلقت عدد 13 نداشته باشیم!! در شماره صندلی‌های بعض هواپیماها ردیف 13 به طور کلی حذف شده است! اما در سیستم جهانی مگر کار با الفاظ یا نمادها است؟ وقتی یک واحد به عدد 12 اضافه شد هر اسمی بر آن بگذاری و هر نمادی برای آن انتخاب کنی حقیقت آن تغییر نمی‌کند.

ممکن است کسی بگوید چه مانعی دارد که سیستمی داشته باشیم در آن سیستم اگر دو بر دو بیفزاییم پنج شود و اتفاقا بر این فرایند آثار بسیار متنوع و غیر مأنوس مترتب شود؟ و یا سیستمی داشته باشیم که پس از عدد 12 عدد 14 بیاید و واقعا هم چنین باشد نه اینکه لفظ یا نماد را جابجا کنیم اما معنا به جای خود باشد؟

جواب این است همانطور که در سابق تاکید کردم باید تصور خود را از سیستم جهانی دقیق کنیم ، این که فرض بگیریم در یک سیستمی دو و دو پنج بشود خود یک ساب سیستم است و نه سیستم جهانی (بلکه عرض کردم به کار گرفتن واژه "فرا سیستم" به جای واژه "سیستم جهانی" مناسبتر است) ، و مثال‌هایی هم که من برای سیستم جهانی گفتم ممکن است مشتمل بر مسامحه باشد ولی برای نزدیک شدن به ذهن عرض کردم ، تمام سیستم‌های موری که در حیطه حقائق داخل هستند زیر مجموعه سیستم جهانی هستند ، اگر دقت کنیم در همین سیستم موری که بدون اینکه سیستم مشتمل بر تناقض باشد فرض گرفتیم دو و دو پنج بشود ، ناچار این تفاوت یا از ناحیه عملگر است یا عملوند ، و چاره‌ای نیست که هنگام اضافه کردن دو به دو یک واحد از ناحیه سیستم یا مؤلفه آن اضافه شود ، و اینجا است که می‌بینیم حتی تمام سیستم‌های صرفا موری هم باید تبعیت از سیستم جهانی یا فرا سیستم بکند و غیر این معنا ندارد.

بنابر این از آنجا که اساسا در سیستم جهانی شر معنا ندارد صدور شر به طوری که فقط و فقط مستند به خدا به عنوان مبدء حقائق باشد معنا نخواهد داشت ، و آنچه از شرور قابل تصور است این است که سیستمی شر درون سیستمی یا شر برون سیستمی به توضیحی که داده داشته باشد ، و مقصود از "صدور" در این منظر صرفا ایجاد فلسفی نیست و بالتبع مقصود از سیستم جهانی نظام احسن در تعبیری فلاسفه نیست.
بر خلاف شر فراسیستمی که اگر فرض وجود آن شود تنها مستند به خدا خواهد بود شرهای درون‌سیستمی و برون‌سیستمی ممکن است که مستند به خدا نباشد و فقط مسأله جلوگیری کردن خدا از آن مطرح باشد ، کما اینکه ممکن است مستند به خدا باشد ، و برای هر **دو نوع** آن مثالی در مقاله برهان شر ذکر شده است:

*شخصی اسلحه‌ای به دست گرفته است و می‌خواهد انسان بی‌گناهی را بکشد، شما اطمینان دارید که با دخالت شما آسیبی به شما نمی‌رسد، و جان آن انسان بی‌گناه حفظ خواهد شد، یعنی شما "می‌توانید جلوی این شر را بگیرید". در این شر اخلاقی‌ترین کار کدام است؟ **جلوگیری** از وقوع شر یا اجازه وقوع به آن؟ در واقع اگر کسی در این موقعیت قرار بگیرد و **جلوی شر را نگیرد** کاملاً منصفانه است که از لحاظ اخلاقی او را کامل ندانیم و به نیک بودن او اعتراض کنیم. سکوت در مقابل یک جنایت از لحاظ اخلاقی محکوم است، شاید بتوان چنین شخصی را حتی شریک جرم دانست.

*همچنین است اگر شخصی شرّی را به گونه‌ای **پدید بیاورد** که جنایتی رخ دهد، مثلاً فرض کنید دری را با طناب به تفنگی ببندد و این باعث شود که وقتی کسی در را باز می‌کند مورد اصابت گلوله قرار بگیرد و کشته شود. آیا این کار دقیقاً برابر با ارتکاب جنایت و شر نیست؟ قطعاً چنین شخصی مجرم است و نمی‌تواند شخصی نیک باشد.

اما آیا اگر هر کدام از این شرور موجود باشد لازمه آن این است که خدا از خدا بودن بیفتد؟ **خوشبختانه خود مقاله جواب منفی می‌دهد** و به خوبی تبیین می‌کند که چنین ملازمه‌ای وجود ندارد:

## آیا هرگاه کسی جلوی شرّی را نگیرد می‌تواند نیک بودن او را زیر پرسش برد؟

بعنوان مثال یک جراح را فرض کنید که مقداری شر را قبل از عمل جراحی به بیمار با ایجاد استرس‌های روانی و زدن آمپول و غیره به او تحمیل می‌کند، بالاخره هر عمل جراحی مقداری درد و ناراحتی را چه قبل از عمل جراحی و چه در هنگام جراحی و حتی تا مدتی بعد از آن برای بیمار بوجود می‌آید. آیا می‌توان جرّاح را به دلیل اینکه به بیماران این شرها را تحمیل می‌کنند موجودیتی شرور نامید؟

پدر و مادری خیرخواه ممکن است بچه شان را بگونه‌ای تنبیه کنند مثلاً به او اجازه بدهند تا یکبار دستش را به لیوان چایی داغ بطور سریع بزند تا او بفهمد که نباید با چایی بازی کند. ای برای اینکه او را از انجام دادن یک کار زشت بازدارند او را مدتی مورد بی‌توجهی قرار دهند. در این حال آنها شرّی را برای کودکشان پدید می‌آورند آیا می‌توان آنها را نیز شرور دانست؟

یک فرمانده ارتش ممکن است سربازانش را برای رسیدن به آمادگی نظامی مورد تنبیه‌های فیزیکی که فشار ماهیچه‌ای بر آنها وارد می‌کند قرار دهد، مثلاً آنها را مجبور کند که سینه خیز بروند و یا حتی آنها را به زندان بیاندازد. آیا می‌توان این فرماندهان ارتش را موجودیتی شرور دانست؟

آشکار است که **اجازه دادن** به وقوع شر و یا حتی **باعث شدن** آن **نمی‌تواند** در تمامی موارد امری **غیر اخلاقی** باشد. برخی از شرها همانند مثال‌هایی که در سه مورد بالا مطرح شد نه تنها بد نیستند بلکه خوب نیز هستند و حتی شاید

> بتوان گفت که پدر و مادر خوب، وظیفه دارند که این مقدار شر را برکودکانشان وارد کنند و اگر چنین نکنند دیگر نمیتوان آنها را نیک دانست. این پدر و مادر برای جلوگیری از وقوع شرّ بزرگتر شرّ جزئی را به فرزندشان تحمیل میکنند و باتوجه به این که برای رسیدن به خیری بزرگتر لازم است که گاهی مقداری شر وجود داشته باشد اجازه وجود دادن به این نوع شرها و حتی باعث شدن آنها با نیک خواه بودن و اخلاقمدار بودن کسی که اجازه وجود به آنرا میدهد تناقضی ندارد.
>
> این مسئله باعث میشود که به فرض نخست استدلال ب شک کنیم. برای اینکه این بحث بطور دقیق مشخص شود فلاسفه تعریفی از نیک بودن یا همان "اخلاقمدار" بودن را مطرح کردهاندکه این تعریف از این قرار است:
>
> یک موجود نیک و اخلاقمدار مانند P میتواند اجازه وجود شرّی مانند E را بدهد تنها و تنها در صورتی که یکی از قضیههای دو گانه یا هردو آنها که در ادامه میآید در مورد آن شر صدق کنند:
> 1- اگر E برای رسیدن به خیری بزرگتر ضرورت داشته باشد.
> 2- اگر وقوع E برای جلوگیری از شرّی بزرگتر از E ضرورت داشته باشد.
>
> از این به بعد به شرّی که به یکی از این دو شرط یا هردو آنها در مورد آن صدق کند **شر اخلاقی** و شرّی که هیچیک از این دو شرط در مورد آن صدق نکند شر غیر اخلاقی خواهیم گفت.

هر سه مثالی که زده شده از نوع شر برونسیستمی است که حل آن راحتتر از شرهای درونسیستمی است ، بلکه تقسیم شر در این مقاله به اخلاقی و غیر اخلاقی چندان دقیق نیست چون همانگونه که توضیح دادم اساسا مفهوم شر مفهومی قیاسی و نسبی و فازی است ، و لذا وقتی قیاقا در جایگاه اخلاقمداری قرار گیرد دیگر صحیح نیست بر آن شر اطلاق کنیم هر چند به آن ضمیمه کنیم **"شر اخلاقی"** !! یعنی اولین مرحله صدق دقیق شر پس از براندن مقایسه همانطور و کامل است ، و لذا به طور ناخودآگاه در مقاله به همین مسأله تصریح شده است که: "برخی از شرها همانند مثالهایی که در سه مورد بالا مطرح شد نه تنها بد نیستند بلکه **خوب** نیز هستند" ! ملاحظه میکنید که به ما میگویند **شر خوب** هم داریم!! در حالی که واقعا شر مساوی بد است ! میتوان گفت "شری که بد نیست"! بلی یکی از مغالطههای بزرگی که بیخدایان در برهان شر انجام دادهاند این است که از نزدیکی و اختلاط مفهوم "**شر**" با مفهوم "**ناخوشایندی**" سوء استفاده کرده و مطالب شعرگونهای را به عنوان "**برهان**" جا زدهاند.

**ان شاء الله ادامه خواهد داشت**

**بتوفّق و سهّل.**